

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

۱ م. شیری  
۰۸ نومبر ۲۰۱۶

## انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر پیامدها و عواقب پیروزی و بر زمین افکندن آن بخش دوم - علت یا علل شکست انقلاب اکتوبر

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر به رغم تمامی دستاوردهای خارق العاده و اعجاز گونه اش، به ویژه، در دوره سی ساله رهبری یوسف و بسار یونویچ جوگاشویلی (ستالین - همزمانش او را در جوانی "کُبا" = "شکست ناپذیر می نامیدند)، در سال ۱۹۹۱ مانند اولین انقلاب کارگری تاریخ - کمون پاریس در خون غلتید و به خاک افکنده شد. اتحاد جمهوری های سوسیالیستی شوروی از هم گسست.

لازم به یادآوری مؤکد است که امپراتوری دروغ سعی کرد شکست انقلاب کبیر اکتوبر را بدون خونریزی و تنها به دست عوامل داخلی ضدانقلاب قلمداد نماید. اما، چنین ادعائی چیزی جز یک دروغ آشکار و جعل وقایع نیست. شکست انقلاب اکتوبر به عکس پیروزی بدون خشونتش، قطع نظر از مصایب و پیامدهای فاجعه بار دیگرش، در پی خشونت های دهشتناک و کشته شدن بیش از یک میلیون نفر و جنگ زدگی و آوارگی بیش از ۱۲ میلیون نفر میسر گردید.

البته چنین درکی اشتباه است هر گاه تصور شود که انقلاب اکتوبر در سال ۱۹۹۱ سرکوب گردید. واقعیت امر این است که در آن سال نکبت فقط تیر خلاص بر پیشانی مبارک انقلاب شلیک شد. چرا که بسیار پیش از آن تاریخ، باند خائن و تبهکار تروتسکیستی در سیمای نیکیتا خروشچوف پس از مرگ ستالین در ۵ مارچ سال ۱۹۵۳، در جریان کنگره های بیستم (ماه فبروری سال ۱۹۵۶) و بیست و دوم (ماه اکتوبر سال ۱۹۶۱) و سخنرانی محرمانه سراسر کذب خروشچوف در خصوص مبارزه با "کیش شخصیت ستالین"، "بمب های" تأخیری در زیر ساختمان سوسیالیسم و اتحاد جمهوری های سوسیالیستی شوروی تعبیه کرد که به واسطه اخلاف شاخص این باند - میخائیل گارپچوف، الکساندر یاکولنیف، باریس یلتسین، یگور گایدرو و عده ای دیگر در آن سال منفجر گردید. با گذشت زمان واقعیت های انکار ناپذیری گواهی از آن می دهند که یگانه علت تأخیر در انفجار بمبها، شالوده استوار، دوام و استحکام فوق العاده ساختمان سوسیالیسم و پشتوانه خلقی آن بود.

بسیاری از احزاب، سازمانها و یا شخصیت های منفرد سعی می کنند برای "حراست" از نزهت و پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم خروشچوف را سمبل رویونیسم (تجدیدنظر طلبی) قلمداد نموده و افشای آن را به مثابه مبارزه علیه رویونیسم تعریف نمایند. اما پیروان این دیدگاه متوجه نیستند که خروشچوف همانند "استاد اعظمش" تروتسکی، نه درکی از مارکسیسم - لنینیسم داشت و نه تصویری از سوسیالیسم علمی. او یک ماجراجو و احتمالاً مأمور بود همانند اغلب پیروان

تروتسکی، که در جنگ جهانی دوم و جنگ کبیر میهنی در جبهه فاشیزم سرمایه‌داری علیه اتحاد شوروی می‌جنگیدند. حتی در سالهای اخیر اسناد و مدارک زیادی حاکی از رابطه و پیوند پنهانی او با وینستون چرچیل، نخست وزیر "انگلستان" و شعبه مبارزه با کمونیزم سازمان جاسوسی - خرابکاری این کشور (ام آی ۵) منتشر گردیده است. اگر چه این مسأله به علت ممانعت لئونید ایلیچ برژنف از محاکمه خروشچوف و بسنده کردن به حبس خانگی مادام‌العمر او هنوز تا آخر روشن نیست، اما تعلق وی و اخلافتش به جریان متزلزل و ماجراجوی خرده بورژوازی تروتسکیستی و حتا وابستگی برخی از آنها، از جمله، الکساندر یاکولنیف طراح و مغز "متفکر نوسازی"، به سازمان سیا یک واقعیت آشکار است.

در همه حال، پس از آن که تیر خلاص انقلاب اکتوبر در سال ۱۹۹۱ زده شد، امپراتوری رسانه‌ئی و "نظریه پردازان" امپریالیسم و ارتجاع جهانی سر سگ به دهان، بی‌وقفه، از شوق "فروپاشی" اتحاد شوروی از نقشه سیاسی جهان و شکست سوسیالیسم، در میدان خالی و بی‌رقیب به جست‌وخیز پرداختند، سرمایه‌داری "پیروزمند" را پایان تاریخ اعلام نمودند. البته، تا اینجا هیچ مشکلی نیست. چرا که آنها به اقتضای ماهیت و طبیعت خود عمل کردند و هنوز هم می‌کنند. مشکل اما، آن مدعیانی بوده و هستند که قبل از هر گونه تحقیق و بررسی مستقل، بدون ارائه هیچ گونه سند و مدرک، بی هیچ استدلال و منطق، بدون تأمل و تعقل، فقط بر اساس داده‌های جعلی امپراتوری دروغ، "فروپاشی" سوسیالیسم را سند اثباتی پیشداوری‌ها و احکام از قبل صادره خویش اعلام نمودند و هلهله‌کنان صحت "نظرات" خود را جار زدند. اگر نقطه نظرات این طیف رنگین‌کمانی از تخریب سوسیالیسم و اتحاد شوروی را به صورت سرفصل ارائه دهیم، مجموع آنها عبارتند از:

- ناکارآمدی اقتصاد سوسیالیستی؛

- برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد؛

- مشکلات اقتصادی؛

- حاکمیت تک حزبی و فقدان دموکراسی؛

- تن دادن به مسابقه تسلیحاتی؛

- جنگ افغانستان؛

- تسلط رویونیسم بر حاکمیت سیاسی اتحاد شوروی و تحول آن به سوسیال - امپریالیسم؛

- جنگ "سرد".

بحث را با نگاهی گذرا به سرفصل‌های فوق پی می‌گیریم:

### ناکارآمدی اقتصاد سوسیالیستی

طراحان ادعای فوق به عمد فراموش می‌کنند، که بلشویک‌های اتحاد شوروی پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، به ویژه در دوره رهبری خردمندانه ستالین موفق شدند، علاوه بر بازسازی و ترمیم ویرانی‌های عظیم سه جنگ - جنگ جهانی اول، جنگهای طولانی داخلی با حمایت مستقیم چهارده کشور خارجی و جنگ کبیر میهنی، کشور پهناور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را به جایگاه یکی از دو قدرت جهانی سیاسی، اقتصادی، صنعتی، علمی، نظامی ارتقاء دهند به طوری که هیچ مشکل جهانی بدون مشارکت مستقیم آن حل و فصل نمی‌شد.

آنها همچنین موفق شدند ریشه بی‌کاری، بی‌مسکنی، بیسوادی را بخشکانند، امکانات تحصیل و آموزش رایگان از ابتدائی تا بالاترین مدارج، بهره‌بری از طب و مراقبتهای پزشکی و حتا استراحت رایگان و بیمه همگانی از نطفه تا گور بدون کمپانی‌های کلاهبرداری بیمه فراهم نمایند.

بنا بر این و بنا بر گواهی تمامی واقعیت‌های جامعه سوسیالیستی اتحاد شوروی، این ادعا کمترین قرابتی با واقعیت ندارد و به طور کلی نمی‌توانست مبنای تخریب سوسیالیسم باشد. طرفه این که، اگر ناکارآمدی اقتصادی می‌توانست باعث از هم پاشیدن یک نظام اجتماعی - اقتصادی بشود، نظام سرمایه‌داری توأم با بحرانهای ساختاری، ایجاد لشکر انبوه بی‌کاران، خانهبه دوشان، فقرا، گرسنگان و قربانیان میلیونی سایر مفاسد اجتماعی اعم از اعتیاد، فحشاء به طور کلی نمی‌توانست شکل بگیرد.

### برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد

مخالفان برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد نمی‌توانند بپذیرند که اقتصاد بدون برنامه به طور کلی اقتصاد نیست و بدون مدیریت آن از یک مرکز واحد، به هرج و مرج در تولید، اضافه تولید و انباشت برخی کالاها، کمبود و نارسائی برخی کالاهای ضروری دیگر منجر می‌گردد. برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد در واقعیت امر، تقسیم کار در عرصه تولیدات داخلی یک کشور نیز هست. با این وصف، برنامه‌ریزی مرکزی اقتصاد در اتحاد شوروی نه باعث بروز مشکلات اقتصادی در اتحاد شوروی گردید و نه می‌توانست چنان مشکلاتی ایجاد نماید که باعث نابودی کشور شود.

### مشکلات اقتصادی

مشکلات اقتصادی اتحاد شوروی هیچ‌گاه، حتی در دوره‌های ترمیم و بازسازی ویرانی‌های عظیم سه جنگ ویرانگر و پرکشتار به چنان درجه حاد و غیرقابل حل نرسید که بتواند بر سرنوشت انقلاب و کشور تأثیر بگذارد و مسیر آن را دگرگون سازد. طرفه این که، اگر رشد اقتصادی امپریالیسم امریکا در دهه آخر موجودیت اتحاد شوروی برابر سه درصد بود، رشد اقتصادی کشور شوراهای در همین دوره ۴ و نیم درصد را نشان می‌داد. گذشته از این، اگر مشکلات اقتصادی بتوانند موجب نابودی یک نظام اجتماعی - اقتصادی بشوند، در این صورت، نظام سرمایه‌داری با مشکلات عدیده، بحرانهای ادواری خود باید خیلی وقتها پیش محو و نابود می‌شد. قاعده وقتی قاعده شمرده می‌شود که همه شمول باشد نه این که در اینجا عمل بکند، در آنجا نه.

وانگهی، مشکلات اقتصادی سامانه سرمایه‌داری چه در دوره حیات اتحاد شوروی و چه پس از آن تا امروز جلو چشم عموم است: بحران ساختاری غیرقابل کنترل و حل، لشکر عظیم بی‌کاران، خانهبه دوشان، فقرا، گرسنگان و... در اینجا سؤال مطرح می‌شود: چگونه "آن" بر زمین افتاد، "این" ایستاده ماند؟ چرا اتحاد شوروی از نقشه سیاسی جهان محو گردید اما کشور سرمایه‌داری نه؟ آیا کشورهای سرمایه‌داری مشکلات اقتصادی نداشتند و امروزه هم ندارند؟ پاسخ سؤال روشن است: ادعاهای مبنی بر "مشکلات اقتصادی علت نابودی سوسیالیسم و اتحاد شوروی بود"، هیچ ارتباطی با استدلال و منطق علمی ندارد.

این بخش بحث را با در نظر گرفتن حوصله و فرصت علاقه‌مندان برای مطالعه و اظهار نظر، در اینجا به پایان برده، ادامه آن را به بخش بعدی موکول می‌کنم.

ادامه دارد ...

۱۷ آبان - عقرب ۱۳۹۵